

تجدید حکمت اشراق و تأسیس آن، از مبانی فلسفه و آیین پارسیان

غلامحسین رضانزاد

سهروردی در قسمتی از مقاله چهارم کتاب «حکمة الاشراق» درباره آتش فرماید: «والتارذات النور شریفة لنوریتها ، و هی التي اتفقت الفرس ، علی انها طلسم «اردیبهشت» و هونور قاهر فیاض لها» یعنی : و آتش که دارای فسروغ و روشنائی شریفی ، به جهت نورگستری است، از اشرف عناصر عالم ماده بوده ، و در نورانیت مشابه عوالم برین - انوار مینوی - می باشد، و این آتش، همانست که حکمای پارسی «خسروانیان و کسرویانی و فهلویان» اتفاق نظر بر طلسم بودنش برای رب النوع اردیبهشت داشته ، و اردیبهشت نور قاهری است که فیض بخش آتش می باشد.

علامه قطب الدین شیرازی در شرح خود بر عبارت سهروردی نویسد: آن گونه که می دانی ، هر نوعی از انواع، طلسم و صنمی از انوار مجرده و قاهره می باشد، و انوار مزبور فیض بخش نوع ، و مدبر آن است .

صدرالمآلهین شیرازی - سقاہ اللہ تعالیٰ من رحیق رحمتہ - در تعلیقه خود بر جمله : «وهی التي اتفق الفرس» فرماید: چون در نزد حکمای اشراق، برای عرضها، صورتی در این عالم نیست، پس عبارت شیخ اشراق، یکی از دلایل مستقل بودن عنصر آتش است. زیرا مذهب اشراقیان اینست که هر نوع طبیعی در این عالم ماده ، جوهریست که دارای صورتی مجرد و مفارق در عالم مثال می باشد و آن صورت مثالی را عنایت تمامی، بدین جوهر مادی یا صنم، می باشد.

محمد شریف ، احمد بن هروی ، در شرح خود بر قسمت دوم حکمة الاشراق گوید: مشایین آتش را عنصر علیحده می دانند و - آن را - اسطفس اسطفسات گفته اند، یعنی اصل الاصول و سپس افزایش : مراد از آتش در این مقام ، نور عرضی است که فیاض می شود بر جسم ، و جسمی که قابل آن نور است ، تمام استعداد قبول آن در وی بوده باشد ، رب النوع او اردیبهشت است ، و چون استعداد آن باطل شود، اردیبهشت نیز از وی مرتفع می شود ، پس اردیبهشت رب النوع آن نور است که بر جسم قابل آن

نور از اردیبهشت فایض می‌شود.

تحقیق قول اینست که: اردیبهشت از دو واژه: «ارت» بفتح تاء «Arta» و «وهیشت» «Vahishta» که اولی یعنی درستی و راستی و پاکی، و دومی صفت عالیست، به معنی بهترین راستی و پاکی و عالی‌ترین تقدس می‌باشد. این واژه مرکب به دومین ماه از سال اطلاق شده و یکی از امشاسپندانی است که در جهان مینوی یا عالم مثال، نماینده پاکی و راستی و قانون ایزدی اهورامزدا بوده و در جهان خاکی، نگهبانی آتش بدوسیرده شده است.

در واقع میان توجیه صدرالمتألهین و احمدبن هروی، مغایرت و اختلافی نیست. زیرا: صدرالمتألهین در تعلیقه خود، از قول شیخ اشراق و شارح آن قطب‌الدین شیرازی چنین استنباط کرده است که خود آتش، عنصری مستقل بوده، و به دلیل داشتن رب النوعی به نام اردیبهشت، که صورت مثالی و مجرد آتش است، پس عرضی نیست و گرنه رب النوعی نداشت. بدین دلیل که اعراض فاقد صورت مجرد می‌باشند. ولی احمدبن هروی شارح قسمت حکمت، کتاب حکمة الاشراق عقیده دارد، هر جسمی تا هنگامی که برافروخته بوده و مستعد قبول نور آتش است، رب النوع آن اردیبهشت می‌باشد، و آنگاه که استعداد مزبور را از دست داد، دیگر اردیبهشت رب النوع آن جسم نخواهد بود.

با توجه بدین که مراد از هر دو قول، همان نفس یا پیکر آتش مادی است، فرقی در نور بودن این پیکر یا ناربودنش نیست، زیرا نور از لوازم ذاتی آتش بوده، و برطبق علوم فیزیکی، نور عبارت از اجزاء مادی به نام ذرات فوتون می‌باشد، که از علت خود، یعنی آتش پراکنده می‌شود، و هرگاه که جسم برافروخته، این خاصیت را از دست داد، دیگر لفظ آتش بر آن اطلاق نمی‌شود. پس صورت مجرد نفس آتش، که لازمه آن نور پراکنی است، اردیبهشت بوده، و آن‌گاه که آتشی فاقد نور باشد، مصداق آتش بودن را از دست می‌دهد، و لذا استنباط ملاصدرا از عبارت شیخ و شارح شیرازی حکمت‌الاشراق، با گفتار احمدبن هروی در تحلیل نهایی مغایرتی ندارد، زیرا مراد از نور عرضی، به قول حکیم سهروردی: «والنور العارض عرفه انه نور لغيره» همان جوهر نورانی یا آتش است که نور فی نفسه و لغيره می‌باشد.

در کتاب خرده اوستاویشتها، يك یشت اختصاص به اردیبهشت دارد، که از دقت در قحوای کلام و عبارت آن، می‌توان به اهمیت مقام این امشاسپند یا مقدس جاودانی پی برد، که در نظام طبیعت مظهر نورگستری و حرارت و در عالم تجرید، صورت آتش می‌باشد. در مناسک دینی نیز نماز معروف «اشم‌وهو» را «اشا» هم گفته‌اند و اشا وهیشت

۱. فرهنگ ایران باستان بخش نخست، پورداد.

بفتح تاء در اوستا ، همان اردیبهشت است.

شیخ اشراق ، فیلسوف متأله اسلامی ، در مقام تعریف کامل تر از اردیبهشت یا رب النوع آتش عقیده دارد که نور از برخی انوار قاهره به بعض دیگر منعکس شده و هر وجود عالی و شریف ، بوجود دانی و خسیس از حیث مرتبت نوری، اشراق می کند، و لذا هر وجود نوری خسیس نسبت به نور شریف و شریف هم به نوبت خود در قیاس با اشرف ، دوبار کسب نور می کند : یکی بار نخست مراتب از نور الانوار یا شیدان شید، و به وساطت انوار قاهره و بار دیگر به طور مستقیم از خود نور الانوار ، و در افاضه نوری نیز قاعده موضوع حکمای مشاء ، یعنی امکان اشرف حاکم است ، زیرا نور از موجود اشرف به شریف و از آن هم به خسیس و از خسیس با خس افاضه می شود. اما نباید تصور کرد ، نور در حکمت اشراق چیزست و وجود هم چیزی دیگر ، بلکه افاضه نورعین افاضه هستی به ماهیات است ، و نه چیزی جداگانه . سپس فرماید : حکیم فاضل زردشت عقیده دارد که اولین مخلوق از موجودات ، امشاسپند بهمن است که مطابق با احادیث اسلامی همان عقل اول می باشد ، که در اسلام به نور و حقیقت محمدی (ص) موسوم است ، و پس از آن امشاسپند اردیبهشت یا صورت مجرد آتش است و سپس شهریور و سپس تر اسفندارمذ و به ترتیب خرداد و مرداد، که خلق برخی از آن ها به حسب قاعده امکان اخس ، از بعض دیگر بوده و به طور صعود به حضرت نور الانوار یا واجب الوجود منتهی می گردد، و به دنبال این عبارات گوید: «ورآهم زرادشت واتصل بهم ، واستفاد منهم العلوم الحقیقه» یعنی وزردشت در مقام خلق بدن مادی به امشاسپندان یا ارباب انواع مزبور که دارای وجوداتی مجرد و سراسر عقل محض و صرف نورند ، متصل گردیده و علوم حقیقی را از ذوات مقدسه آنان استفاده کرده است، و این عقیده درست همان اعتقادات اسلامی به عقل مجرد بودن حضرت نبی اکرم (ص) و اولیاء محمدیین است که علوم خود را به سبب قذف یا انداختن آن از مقام الوهیت به نفوس مجرده آنان که به قلب موسوم است، اخذ کرده و بر اثر تجرد تام و تمام ذاتی رابطه سختیت میان ذات قاذف یا اندازنده علم و پرتوافکن نور وجود - خداوند تعالی - و قلوب مبارک آنان ، قذف علم انجام می گیرد. چنان که در حدیث نبوی است (ص): «لیس لعلم بکثرة التعلیم: بل العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» یعنی فراگیری دانش به بسیاری یادگیری و آموختن نبوده، بلکه دانش نوریست که خداوند تعالی آن را در دل هر کس بخواهد می افکند.

بدیهی است که افاضه فروشکوه و بهاء و نور و دانش توانایی و سیطره، بدان گونه که در کیش زردشت از اهورامزدا به حسب قاعده امکان اشرف می باشد، در دیانت مقدس اسلام نیز ، انوار عقلی جهروتی و ملکوتی اعم از طولی و عرضی ، به حسب قاعده موصوف از ذات واجب الوجود افاضه می شود ، تا به هیولای اولی سرایت می کند ، که مطابق با

نظریه حکمای اشرافی عالم ظلمت و غسق یا فقر و جهل است .
دقیقی طوسی در هزار بیت خود بر مقدمه شاهنامه ، نیز راجع به عقل و فرزانیگی
جاماسب ، می‌سراید:

چنان پاکدین بود و پاکیزه‌جان که بودی براو آشکارا ، نهان
ستاره‌شناسی ، گرانمایه بود ابا او به‌دانش ، کرا پایه بود ؟

دانشمند روانشاد ، پوردادود در جلد اول یشت‌ها از کتاب «جاماسب‌نامه» و درباره
دانش او نسبت به مسائل پیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت جهان و تاریخ گذشته
ایران از کیومرث تا لهراسب و شش کشور دیگر و این که مردم چگونه به‌دوزخ می‌روند
و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده ، سخن
گفته و می‌نویسد از کتاب جاماسب‌نامه: «نسخه‌ای خطی که قدمتش به پانصد سال پیش از
این می‌رسد ، در بمبئی موجود است».

باری ، در یسنای ۳۷ فقره ۴ درباره اردیبهشت رب‌النوع آتش و صورت مثالی آن ،
چنین آمده است: «ایدون ، اردیبهشت را می‌ستاییم ، آن زیباترین امشاسپندرا ، آن فروغمنده ،
آن سراسر بهی‌را».

شهید سهرورد ، و امام‌الاشراقیین ، در خصوص هر یک از عناصر به‌داشتن رب‌النوعی
ویژه آن می‌نویسد: همه حکمای پارس اتفاق عقیده دارند که برای عناصر جهان خاکی ،
در عالم تجرید یا مثال صورت صمنی است . چنان که حتی آب در باور آنان دارای صورتی
در ملکوت است که آن را «خرداد» نامیده و صورت درختان را «مرداد» و از آتش را ،
«اردیبهشت» خوانده‌اند ، و این انوار همانست که «انباذقلس» و حکمای دیگر بدان‌ها
اشاره کرده‌اند .

در فلسفه اشراق ، آتش ملزومی عنصری است که به جهت لازم یا نور گستری ذاتی
آن ، که از لوازم غیرمفارق در شمار است ، مورد مدح و ستایش قرار گرفته است .
این لازم ذاتی یا جنبه نورانیت آتش ، علاوه بر این که ملزومش که نفس آتش باشد ،
در نظر شارع فخیم اسلام از مطهرات و مطهر است ، به لحاظ نور وجودی نیز در آیه
۱۳ و ۱۴ سوره حدید مورد التفات بوده فرماید: «یوم تری المؤمنین و المؤمنات ، یسعی نورهم
ایدیهم و بایمانهم» یعنی : ای محمد در روز قیامت مردان و زنان مؤمن ، نورشان در
پیشاپیش و به جهت راست ، دلیل و راهنمای آن‌ها به بهشت بوده ، و برخی از مفسران
گفته‌اند ، منظور از نور در آیه مبارکه ، هدایت و بعضی دیگر عقیده دارند ، مسافت تابش
این نور به اندازه وسعت اعمال خیر و حسنات آن‌ها می‌باشد .

در آیه دیگر فرماید: «یوم یقول المناقون و المناقمات ، اللذین آمنوا ، انظرونا نلقهس
من نورکم» یعنی : مردان و زنان منافق ، هنگامی که ایمان آورده و بانور وجودی و

هدایت آن، به سوی بهشت روانه‌اند، می‌گویند: ما را به‌دیده شفقت نگرسته، لحظه‌ای بایستید تا از شما اقتباس نور کرده و از تاریکی نجات یابیم، لیکن پاسخ می‌شوند: «ارجعوا و اراءکم» یعنی به دنیا برگردید و از آنجا کسب نور کنید. پس میان آن‌ها دیواری ساخته و حائل می‌شود، تا میان مؤمنان داخل در بهشت و منافقان وارد در جهنم، حجاب و مانعی باشد. به هر وجه، آن‌چه شیخ مقتول در زمان اِختناق علم و دین حقیقی می‌گفت، اگر چه موافق آیات و احادیث نبوی (ص) بود، لیکن چون محسود علماء ظاهر و فقهای اهل سنت آن روزگار واقع شد و کسانی از قبیل شیخ سیف‌الدین آمدی، به ژرفای کلام شیخ و مغز و حقیقت حکمت اشراق نائل نشده، او را بسیار دانی، کم‌خرد نامیدند و قتل آن نابغه عالم را که فی الحقیقه مجدد علوم یقینی و حکمت یمانی و ایمانی بود، سبب و باعث گردیدند.

فرد یا خوه: حکیم اشراقی در تصنیف بی‌نظیر خود - کتاب حکمة الاشراق - در مقاله دوم از قسم ثانی، بدین کلمه اشاره کرده، و اینک، عبارات او - قدس سره - با توجه به شرح قطب‌الدین شیرازی و به ترجمه این ناچیز، خواهد آمد.

شیخ اشراق و حکیم سهرورد فرماید: نویسنده این سطور، بنقش خود در بادی شروع به علم حکمت، در مقام انکار انوار طولی و عرضی ارباب انواع و اصنام و طلسمات، و اشراقات نوری برآمده، و به شدت هرچه تمامتر از عقائد حکمای مشاء دفاع می‌کرد، و میل باطنی او با آراء فلاسفه اوائل و عقول دهگانه بسیار بوده، اگر برهان پروردگار خود را به شهود و عیان نمی‌دید، به عقاید فلاسفه مشاء و صحت آن اصرار می‌ورزید. تا این‌که به سبب دوام خلوت و کثرت مجاهده نفسانی، و احاطه علمی بی‌برد که: جمیع اجسام عالم، از صور و اشکال و هیئت‌ها را، اشباح و اربابی نوری مجرد و موجود، در عالم عقل است، و با قطع تعلق از روابط و علائق بدنی، به مشاهده آن انوار نائل آمد، و اگر کسی در صحت و راستی این قول تردید کرده و قانع بدین حجت نباشد، براوست که به دوام ریاضت‌های بدنی و خدمتگزاری اصحاب مشاهده و عیان پرداخته، شاید حالتی از خودر بودگی به‌وی دست دهد، تا بر اثر آن نورپرفروغ و رخشان عالم جبروت و ذوات ملکوتی را نگرسته و انوار طولی و عرضی را، که حکمایی عظیم الشان چون هرمس و افلاطون مشاهده کرده‌اند، به شهود درآرد، و به سبب ریاضت‌ها و مجاهدات یادشده انوار تابان مینوی و روحانی را، بدان گونه که حکیم فاضل و امام کامل زردشت در کتاب زند، از آن خبر داده است، ادراک کند. بطوری که زردشت حکیم و پیامبر گفته است عالم وجود بردو گونه می‌باشد:

یکی مینوی و روحانی، که همان عالم سراسر نور عقلی است، و دیگری گیتی که همین خاکدان مادی تازیك بوده، و نور فیض گستر خداوندی از عالم عقل، به نحو هر چه

تعامتر از تابش خورشید ، که به قیاس در نیاید ، بر نفوس فاضله ای که مورد نظر و تأیید ذات الهی است ، تاییدن گرفته و نفوس مردم ، بدان نور ازلی و ابدی ، کسب فروغ می کنند ، و این القاء نور و تابش آن ، از عالم برین بر فرودین را به لغت فهلوی : «خره» نامید ، و بنا بر آن چه زردشت گفته است ، خره عبارت از نوری است که از ذات خداوندی تابیدن گرفته ، و بدان وسیله ، برخی از مردم بر بعض دیگر رهبری می کنند ، و هر یک از افراد آدمی ، به کمک و دستیاری آن نور پرفروغ معنوی ، به عمل و صناعتی درخورد خود ، تمکن یافته و آنچه از انوار مزبور به ملوک اختصاص یابد ، به «کیان خره و رأی» موسوم است ، که زردشت از آن ها خبر داده و ملک کیخسرو راستگو و خجسته فر را ، خلسه ای دست داد ، که در آن خلسه به مشاهده انوار یاد شده نائل آمد و بدان چه آن ملک راستگو ، در النواح خود فرموده ، با اقامه تقدیس و عبودیت ، او را حال سخن گفتن با پدر مقدس یا عقل فعال حاصل آمد و به طرز عینی ، در حالی که حکمت الهی در نفس او ترسیم گردید و نوعی از مواجهه با انوار طولی را داشت ، با آنها سخن گفت و به نقش خود از عالم عناصر فانی ، به جهان عقل و نور عروج کرده و بر اثر آن ، معنی «کیان خره و رأی» را ، که همان القاء نور خداوندی در نفس نور قاهر است ، دریافته و از آن پس ، همه گردنان در مقابل او خاشعانه فرود آمد و حکمای فارس را ، اتفاق نظر بر آنست که ، هر نوعی از انواع ، اعم از افلاک و کواکب و اجسام بسیط و مرکبات عنصری را ، رب النوع و صورتی در عالم نور است ، که همان عقل مجرد و مدبر انواع مزبور در شمار بوده ، صدق این مدعی را پیامبر بزرگ اسلام (ص) به اشاره فرماید: «ان لكل شیء من ملکا» یعنی : همانا ، هر چیزی را فرشته ایست و نیز فرموده است: «ان كل قطرة من المطر، ينزل معها ملك» همانا جز این نیست که با هر قطره بارانی ، فرشته ای موکل و حامل آن ، به زمین فرود می آید ، پایان ترجمه از شرح حکمة الاشراق. ملاصدرا در تعلیقه لطیف خود بر این مبحث فرماید: رب یا صاحب نوع ، اصل طبایع اشخاص خود بوده ، و همه اشخاص و افراد مزبور مانند صنم آن رب النوع می باشند ، و هیئت و اشکالی که اصنام رب نوع و صورت مجرد عقلی هستند ، به منزله سایه هایی برای آن صورت عقلی و نسب معنوی در شمار بوده ، و رب النوع عبارت از اصول و مبادی نوری و وجودی این اصنام و افراد مادی.

سپس فرماید: ما سخنان فلاسفه اوائل را حمل بر این می کنیم که: برای هر نوعی از انواع جسمانی ، فردی کامل در عالم ابداع موجود است ، و آن فرد مجرد و عقلی ، اصل و مبدع سایر اشخاص مادی بوده و این اشخاص فروع اصل و معلول های آن در شمار می باشند. آن فرد عقلی به جهت تمامیت و کمال برخلاف این اشخاص مادی ، نیازمند به محل و مکان نبوده ، و دلیل بر اثبات وجود فرد عقلانی در عالم ابداع ، همان قاعده امکان

اشرف است. این حکیم نابغه و مبدع حکمت راستین، درجایی دیگر از تعلیقۀ خود بر همین مبحث می‌فرماید:

معلم اول ارسطو، در کتاب معرفۀ الربوبیه این‌طور عقلمی را، اثبات کرده و اگر در مقام انکار آن برآمده است به جهت مصلحت و رعایت قاعده‌ای در منع این حکمت شریف - مراد حکمت اشراق است - از غیر اهل آن بوده است و کسانی که اهلیت ادراک این گونه از علم را دارند، بسیار کم بوده، و آن‌چه دلیل است بر این که ارسطو هم به دریافت‌های افلاطون و حکمای پیش از او رسیده، زائد بر آن‌چه قبلاً گفته‌ایم، اینست که: ارسطو در میجر چهارم از کتاب معرفۀ الربوبیه گفته است: بروراء این عالم مادی، آسمان و زمین و دریا و جاندار و روینده و مردمانی است که همگان آن‌ها، سماوی و عقلمی بوده، در آن عالم البته شیئی زمینی وجود ندارد، و در جای دیگری هم گفته: انسان حسی یا محسوس و مادی، صنمی است برای انسان عقلمی و انسان عقلمی، روحانی بوده و همه اعضاء و اندام‌هایش نیز روحانی است.

بدیهی است، نسبت این اقوال به ارسطو، تا زمانی درست به نظر می‌رسد، که حکمای قدیم در انتساب کتاب معرفۀ الربوبیه به ارسطو، تردیدی نداشتند، لیکن اکنون به تحقیق پیوسته که کتاب مزبور از آن ارسطو نبوده، و متعلق به افلوطین از حکمای مکتب اسکندریه می‌باشد، که فروریوس حکیم صوری آن‌را تفسیر کرده و سپس عبدالمسیح بن عبدالله بن ناعمه حمصی، آن‌را از یونانی به عربی ترجمه نموده است و بالاخره یعقوب بن اسحاق کندی کتاب موصوف را برای المعتصم بالله خلیفه عباسی اصلاح کرده است.

با توجه بدین نکته، جمیع آن‌چه را حکمای قدیم در مورد اعتقاد به ارباب انواع و مثل نوری و انوار عقلمی، به ارسطو نسبت داده‌اند، علاوه بر این که از حیث اسلوب فلسفی مشابهی، با آراء معلم اول سازگار نمی‌افتد، این گونه نسبت‌ها به سبب تعلق کتاب معرفۀ الربوبیه یا به زبان یونانی «آثولوجیا» به ارسطو بوده است، که با تخریب این بنیان، ارسطو باقی می‌ماند و افکار و نظریات مشاء و اعتقاد به عقول عشره.

اما، کلمه خره یا فر، در زبان فارسی به صورتهای دیگر به کار رفته، که دارای معانی: شأن و شوکت، و رفعت و زیبایی و نور و روشنی بوده، و فرمند و فرهمند و فرهمند، یعنی مردم نورانی و چنانکه حکیم فرخی سیستانی سروده است:

شادباد آن سوار سرخ قبای که همی آن شکار، برد بسر
راست‌گفتی، که آفتابستی برجهان، گستریده تابش و فر

کلمه «فر» با تشدید راء به معنی هیبت و شکوه آمده و امیرمعزی در این به کاربرد،

گوید:

خسرو اسلام ، فر از طلعتش گیرد همی
 همچو پیغمبر ، که فال از طلعت حیدر گرفت
 فر جعفر دارد و ، لیکن ، همای همتش
 زیر هر هفت آسمان ، مانده جعفر گرفت
 شکل دیگر این کلمه «خره» است که باواو معدوله هم آمده و مشتقات آن عبارت از:
 فرهمند ، و فرهناک یعنی فرحناک و فرهمند ، و فره و فرهی ، و در فارسی جدید فرخ و
 فرخنده و فرخان - به تشدید خاء - از همین ریشه است، که به معنی هنگ و برازندگی و
 زینبندی به کار رفته ، و با ترکیب نیز به صورت کلماتی از قبیل: فرکیانی و فرایزدی و
 بالاخره «کیان خره» که مورد استعمال حکیم سهرورد است، در ادب فارسی تداول دارد.
 حمزه اصفهانی در تاریخ خود سه تن از پسران خسرو پرویز را یاد کرده که به اسامی: «خره»
 و مردخره، و زرادان خره» نامیده شده اند ، و نام های دیگری چون : خره زاد و فرخ زاد از
 همین قبیل است، و استخری در مسالك و معالك ، اردشیر خره را دومین ایالت بزرگ
 ایران شمرده ، که فیروز آباد فعلی است و شهرهایی نیز به نام خره شاپور و قباد خره در
 پارس ، مرکب از لفظ مورد بحث می باشند .

باری ، اصل خره کلمه خورنه - به فتح اول و دوم و کسر سوم و فتح چهارم - بوده
 که در زبان پهلوی ، تبدیل به خور و در فارسی فر شده است . در زامیادیش به فراوانی
 از فرکیانی و فرایزدی ، و فری که امشاسپندان از آن است و مراد شیخ اشراق از کلمات
 خره و رأی همین معنی است، سخن رفته و در تعریف آن به نحوی که با منظور حکیم سهرورد
 برابر افتد ، می توان گفت : فر عبارت از فروغی است ایزدی، که بدرد هر فردی از افراد
 آدمی بتابد، بر همگان برتری یافته و از پرتو این فروغ است که کسی به تاخت فرمانروایی
 رسد و عدالت گستر و دادگر شود و بسبب فیض همین نور ایزدیت که انسانی به کمالات
 روحانی رسیده و بسوی مردم برای رهنمونی و هدایت مبعوث گردد و به زیور فعلیات
 نفسانی و پیغمبری ووحی و الهام مزین شده ، و مؤید به تأییدات ازلی گردد.
 به هروجه ، همه دارندگان مرتبه و درجه ای از مراتب و مدارج کمال، در هنر و
 دانش و صنعت و قدرت و پارسایی ، به دست یاری فر ایزدیت که به مراتب مزبور رسیده
 و به قول شهید سهرورد: «والاضواء المینویة ینابیح الخره والرأی، التي اخبر عنها هزارادشت»
 یعنی: و این نورهای مینوی و عقلانی ، سرچشمه های فر و خره و رأیی می باشند ، که
 زردشت از آن ها خبر داده است .

در کرده های زامیادیش ، به کرات از فرکیانی و ایزدی سخن رفته و چنین آمده
 است: «فر نیرومند مزدا ، آفریده به دست نیامدنی را ما می ستاییم ، آن فر بسیار ستوده
 زبردست ، پرهیزگار ، کارگر ، چست را که برتر از سایر آفریدگان است» .
 اسفندارمذ : شیخ عظیم الشان اشراق ، در مقاله چهارم کتاب خود و در بیان

۱ . جلد دوم یشت ها، گزارش پورداد و لغت نامه دهخدا، و فرهنگ آندراج.

استحاله در کیف ، باتوجه به شرح احمد بن هروی و قطب الدین شیرازی ، فرماید : «ولما كان الغالب على هذه الاشياء الجوهر الارضى ، لحاجتها الى حفظ الاشكال والقوى ، كان اسفندارمذ ، و هو النور القاهر ، الذى طلسمه الارض ، كثير العناية بها» . يعنى : و اگرچه برموايد سه گانه معدن و نبات و حيوان ، رب النوع هاى ديگرى غير از اسفندارمذ غالب است ، ليكن به علت احتياج موايد سه گانه مزبور به حفظ اشكال و قواى خود ، كه بدون غلبه جزء زمينى غير ممكن است ، ناگزير اسفندارمذ نيز بدین سبب كه علت تحيز ارضى است و كره زمين طلسم آن رب النوع بوده و او نكهبان زمين مى باشد ، درموايد سه گانه تدبير كرده ، و چون رب النوع مزبور نوري قاهر است كه زمين ، صنم و پيكر آن مى باشد ، عنايت و توجه او به صنم خود يا كره زمين بسيار بوده و حفظ اشكال موايد را به سبب فيض و عنايت خود برعهده دارد .

سپس در مقام نسبت اسفندارمذ به هريك از ارباب انواع اشياء و موايد زمينى ، گويد : «ولما كان صنمه منفعلًا عن الجميع ، لنزول رتبة ، كان حصه - كدبانوئية - اى اسفندارمذ ، عن كل صاحب صنم ، حصه الانس» يعنى : و هنگامى كه زمين يا صنم و طلسم اسفندارمذ ، از همه بسايط به جهت نزول و خست رتبه اش ، قبول تاثير و انفعال كند ، به همين نسبت نيز رب النوع و فرد عقلى آن هم از ديگر ارباب انواع ، قبول اثر مى كند و مثال اسفندارمذ در تاثر و انفعال ، همانند تاثير پذيرى زن است از مرد ، و لذا حصه و سهم اسفندارمذ ، كدبانوئى گيتى و خاكدان زمين بوده ، و از جميع انوار قاهره متأثر مى باشد و در تاثر مزبور ، انوار قاهره در فعليت و فعال بودن همانند مردند ، و اسفندارمذ ، به جهت تاثير پذيرى و انفعال چونان زن است ، و به همين دليل ، بهره آن كدبانوئى زمين خواهد بود .

در آيين زردشت ، يكي از امشاسپندان كه دوازدهمين ماه از سال را به نامش موسوم كرده اند ، اسفندارمذ مى باشد ، كه هر گاه پنجمين روز آن فرامى رسد ، به سبب تقارن روز اسفندارمذ ، با ماه آن ، بنا به گفته دانشمند كبير و محقق گران قدر ، ابورريحان بيرونى ، ايرانيان آن روز را جشن گرفته و نام آن را «مردگيران» گذاشته اند .

اين لفظ در زبان فهلوى : «سپندارمت» و در اوستا : «سپنتا آرمئتى» از دو جزء تركيب يافته : كه نخستين آن صفت ، يعنى مقدس و پاك ، كه در واژه هاى اسفند و امشاسپند و اسفنديار و غيره به جا مانده است ، و نام موبدان موبد در زمان شاپور دوم ساسانى «آذرباد مهر اسپندان» بوده ، و دومين جزء آن «مت يا آرمئتى» است به معنى بردبارى و فروتنى و سازگارى آمده است ، و بهرويهم معنى اسفندارمذ ، يعنى مقدس سازگار و بردبار .

باری اسفندارمذ ، پنجمین امشاسپند و نماینده شکیبایی و بردباری بوده ، همانند دیگر امشاسپندان واسطه میان خلق و خالق می باشد، لذا دارای دوجنبه خلقی و حقی بوده ، با جنبه حقی خود از مصدر نورالانوار کسب فیض کرده و به لحاظ خلقی و سنخیت با مخلوق ، به کره زمین که تحت سیطره و حفاظت اوست، افاضه می کند و در واقع فرشته نگهبان زمین است ، چنان که برای هوا و آب و آتش هم ، موکلانی جداگانه از این بی مرگان پاك موجود است. سعدی ، نابغه فصاحت شیرازی فرماید :

فرشته ای که وکیل است ، بر خزائن باد

چه غم خورد ، که بمیرد چراغ پیرزنی

و این که در قرآن کتاب کریم و آسمانی مسلمانان آمده است: «وما یعلم جنود ربك الا هو» و «لله جنود السماوات والارض» و به صراحت به چند باد اشاره شده است : «اذا جاء تکم جنود، فارسنا علیهم ریحا، و جنوداً لهم تروها». به ترتیب آیات، یعنی: و نمی دانند لشکریان پروردگارت را جز خداوند، و خدایراست لشکریان آسمانها و زمین، و آیه سوم خطاب به مؤمنان است که : هرگاه لشکریانی بر شما آمد، پس بر آنان بادی فرستادیم و لشکریانی که به رؤیت شما در نمی آمدند. این آیات وافی هدایات، دلیل بر وجود همین امشاسپندان دارای دوجنبه حقی و خلقی است که صور مجرده ، یا انوار و اضواء عقلی بوده، و در زبان قرآن کریم از آن ها به جنود الهی تعبیر گردیده است.

به هروجه ، خرمی و آبادانی و سرسبزی زمین با امشاسپند اسفندارمذ بوده، که در اوستا به واژه «سپنتا آرممتی» آمده و از این لفظ خود زمین اراده شده است ، و چون اسفندارمذ در میان امشاسپندان به مناسبت تعهد و مواظبت از زمین ، بایستی همانند صنم خود - کره ارض - از عقول و انوار فعاله دیگر تأثیر پذیرد، و این جنبه قبول اثر را انفعال گویند ، و لذا همانند زنان از مردان که همان انوار و عقول فاعل و فعالند ، تأثیر یافته و بدین تناسب اسفندارمذ را دختر خدا نامیده اند، این وجه تسمیه اگرچه درست می نماید ، لیکن بنا بر عقیده مسلمانان به ظاهر، نوعی از کفر است، زیرا به دلیل آیه کریمه: «ما اتخذ صاحبة واولاداً» یعنی خداوند تعالی همسری نگرفته و فرزندی ندارد. اما حق اینست که در باب بلاغت ، این گونه از نسبت ها را در اصطلاح، اسناد در حکم پیامجاز عقلی نامند ، و مراد از آن حقیقت پدر و دختری نیست. علاوه، این که در کیش زردشت، همه امشاسپندان قوا و مخلوق اهورامزدا بوده، و مسخر در تحت امر خداوندی هستند، و لذا از این وجودات سراپا اطاعت و عبودیت در زبان قرآن مجید، به موجودات امری اصطلاح شده، و در برابر موجودات خلقی که امکان بدی و ناراستی و کجی دارند، به کار رفته است ، چنان که فرماید : «الاله الخلق والامر» و به ویژه آیه شریفه پنجم از سوره سجده که فرموده است : «یدبر الامر من السماء الی الارض ، ثم یرعرج الیه» یعنی: امر را از

آسمان به زمین سامان بخشیده ، سپس به سوی او عروج خواهد کرد .

وجه دیگر از تسمیه اسفندارمذ به دختر خدا ، همان کدبانویی طلسم زمین است . اما تسمیه جشن مردگیران که در روز پنجم اسفندماه برقرار بوده ، نیز به جهت انفعال زن از مرد است ، که مطابق با آراء حکمای اسلام تأثیرپذیری نفوس از عقول فعاله می باشد ، و با التفات به ذکورت عقول و انوئت نفوس ، رمز این نام گذاری آشکار می شود .

حکیم سهرورد از زردشت نقل می کند: نخستین صادر از مصدر الوهیت، یا اولین مخلوق از موجودات ، بهمین است که برابر با نظریه متألهان اسلامی همان عقل اول می باشد، که پس از ذات باری تعالی، از حیث شدت وجودی و فعلیت جامعه، و نوریت تامه، هیچ مخلوق هم طراز و مساوی او نیست .

دومین صادر که به وساطت بهمین از ذات اهورامزدا به ظهور می پیوندد ، امشاسپند اردیبهشت است که مورد تحقیق قرار گرفت، و سومین مخلوق با وساطت آندو از اهورامزدا صادر می گردد، شهرپور است و چهارم ، امشاسپند موکل بر زمین و کدبانوی گیتی، یعنی اسفندارمذ می باشد ، و در مراتب پنجم و ششم نیز خرداد و مرداد است . لیکن باید دانست که مراد ماه های متعلق بدانها نیست ، بلکه مقصود وجودات مجرد و نورانی و رب النوع یا صور الهیه و انوار مدبره می باشند ، که به هیچ وجه دارای مقدار مادی نبوده ، و سایط نوری میان ذات تام الفعلیه و نامتناهی از حیث شدت و عدت ومدت ، خداوندی و مخلوقات عالم طبع و جهان عناصر در شمارند، چنان که فرماید: «خلق بعضهم من بعض کما یؤخذ السراج من السراج ، من غیران ینقص من الاول شیئی» یعنی : برخی از این انوار و امشاسپندان از بعضی ، همانند چراغی از چراغ دیگر، اقتباس نور و کسب فروغ می کنند ، بدون این که چیزی از امشاسپند و نور اقرب یا خلق اول کم شود .

نکته قابل توجه در صدور این انوار و اضواء ، از مقام نورالانوار یا شیدان شید، اینست که : هر مرتبه از انوار مزبور نسبت به مرتبه ماقبل خود دارای جنبه قابل بوده و نسبت به مرتبه مادون خویش دارای جنبه فاعل است و این حکم به صورت قاعده امکان اشرف و احس ، تا مرتبه هیولای اولی یا به قول سهروردی عالم غسق و ماده ظلمانی جریان دارد ، و مراتب عالی را قاهر و دانی و سافل را مقهور نامند ، و شیخ عظیم اشراق ، علاوه بر اصطلاحات یادشده ، برای انوار مدبره عقلی و نفسی ، واژه دیگری بنام «انوار اسفهدی» را اصطلاح کرده است ، که از همان لفظ سبهد مأخوذ و بلکه عین آنست . بنابراین در حکمة الاشراق فرماید : و هنگامی که افلاک به جهت حرکت دوری خود زنده اند، آن ها را نفوس مدبریست که در اجرام فلکها متصرف بوده و این نفوس علل صدور افلاک نخواهند بود، چون علت نوری از جواهر مظلم و اجرام

مادی کسب کمال نمی‌کند، زیرا علت اشرف از معلول بوده و اشرف هرگز از موجود اخس طلب کمال نخواهد کرد، لیکن نفوس فلکی از ابدان خود که همان افلاکند، کسب کمال کرده و این ابدان هم نفوس را از خود نمی‌رانند، و باید دانست که علل افلاک و اجرام آسمانی، ارباب انواع و اصحاب اصنامند که مدبر افلاک بوده، و ما این نفس ناطقه و مدبر فلکی را «نوراسفندی» نامیده‌ایم، زیرا سپهبد به زبان فهلوی همان رئیس لشکر و امیر سپاه است و وجه تسمیه‌اش به مدبرات فلکی اینست، که ارباب انواع یا مدبرات و علل فلکی، نفس ناطقه افلاک بوده و نفس ناطقه رئیس و امیرکشور بدن است. عالم فلکی و دانشمند هیوی معروف، ابوریحان بیرونی، در کتاب آثارالباقیه می‌نویسد: معنی کلمه اسفندارمذ، عبارت از عقل و حلم است و نیز برزن‌های درست‌کار و عقیق و شوهردوست و خیرخواه، موکل است و در زمان گذشته، این‌ماه به‌ویژه این روز - یعنی روز پنجم اسفند - عید زنان بوده و در این عید مسردان به‌زنان بخشش می‌نمودند.

این عبارات ابوریحان، رمز وجه تسمیه اسفندارمذ را به دختر خدا و کدبانوی گیتی آشکار و مفهوم آن‌را از حیث تاریخ اجتماعی و فلاسفه وجودی امشاسپند مورد بحث، تثبیت می‌کند.

ابوریحان در مبحث عید تیرگان نیز نامی از اسفندارمذ برده می‌گوید: چون افراسیاب به ایران غالب شد و منوچهر را در طبرستان محاصره کرد، منوچهر از او خواست که به اندازه مساحت پرتاب یک تیر از کشور ایران به او بدهد. در این وقت فرشته اسفندارمذ حاضر شده و دستور ساختن تیر و کمانی بدوداد و آرش، که مردی با دیانت و معنوی و کمانگیر بود به انداختن تیر مأمور شد، و او هم به تقویت اسفندارمذ که موکل زمین است به قول برخی چنان تیری پرتاب کرد که هزار فرسنگ مسافت را طی کرد و آرش کمانگیر بلافاصله پاره پاره شد و جان برسر حفظ حدود ایران زمین نهاد.

در این اسطوره نیز، تعهد حفظ زمین از قوای اهریمنی و سختیت امشاسپند اسفندارمذ با پهلوانی معنوی که قوتش همچون جبرئیل از مطبخ نبوده، و مسافت قابل توجه تیر پرتابی که در امکان انسانی عادی نمی‌باشد، شایسته دقت است، و این سخنان رمزآمیز را نباید حمل به ظاهر الفاظ و معانی عرفی کرد، زیرا دلالت این الفاظ، ظاهر در مسائلی است که فی‌نفسه مراد و منظور گویندگان آن‌ها نمی‌باشد.

اتصال یاقرب به انوار و ارساد روحانی:

اساس و پایه حکمة الاشراف بر تابش انوار وجودی از مصدر نور به مراتب مادون است. بنابراین فرق بنیادی آن با حکمت مشاء در اینست که حکماء مشائی متوغل و

ثرفاندیش در بحث نظری و مبانی منطقی و موازین عقلی می‌باشند ، و براین تکیه‌گاه بحثی ، اعتمادی کلی داشته و آنرا چراغ راه هدایت باطنی و معنوی دانسته‌اند . لیکن حکماء اشراق علاوه برداشتن این مقدمات ظاهری ، برای ادراک بدون واسطه بحث و نظر ، به‌طریقت حکماء فرس و کسرویان و فهلویون - که به‌ظور مستقیم جای خود را پس از اسلام به‌عرفای شامخ و کبار صوفیه داده‌اند - معتقد به‌خلوات و ارساد معنوی و شهود عینی و ریاضات بدنی می‌باشند، تا به کمک قواعد عقلی و نظری، راهی به‌معشوق مطلق همه‌عشاق عالم ، یعنی حضرت نورالانوار بازگشوده ، و با ترصد انوار و ارباب اصنام و مثل مجرده ، به کشف روحانی و سیر معنوی پردازند و پس از تمهید مقدمات علمی و نظری ، به انوار مدبره و قاهره متصل گردیده و علم و عیان را در کشف حقایق به هم درآمیزند. فیلسوف قرن سیزدهم هجری - سبزواری علیه‌الرحمه - در شرح زندگی خود می‌نویسد: «قریب به‌هشت سال در اصفهان ماندیم، و انزوا و مجانبیت هوی، به تأیید خدا مزاج گرفته بعد توفیق تحصیل علوم حقیقیه ، ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم».

شهروردی در مورد متعددی از آثار خود بدین ارساد معنوی و ریاضات بدنی و شهود انوار الهی با کمال اهمیت توجه داشته و بسیاری از ادله حکمی خود را براساس همین مشاهدات روحانی - که پس از خلع بدن و تضعیف کلی قوای جسمانی حاصل می‌آید - استوار داشته است . چنان‌که شیخ شهید اشراق ، در مقدمه کتاب عظیم خود به‌نحو خطاب به‌شاگردانش فرماید: «تلمسون منی، ان اکتب لکم کتاباً اذکر فیہ ، حصل لی بالذوق ، فی خلواتی و منازلاتی» یعنی: التماس کردید، که برای شما کتابی نوشته و در آن، مطالب و مواردی را که در خلوت‌ها و اتصال به مجردات و سیر منزل‌های نوری، برایم حاصل آمده ، یادآوری کنم. سپس اضافه می‌کند: این کتاب برای طالبان ذوق تآله و بحث - هردو - بوده و برای بحث‌کننده‌ای که طلب تآله و کسب خلوت روحانی نکرده است از کتاب من بهره‌ای نخواهد بود و در این کتاب، جز با اجتهادکننده در الهیات یا جستجوگران سخنی نخواهیم داشت ، و کمترین مرتبه و درجه خواننده و محصل این علم شریف ، آنست که بارقه الهی بر او اشراق کرده ، و بارقه مزبور از حال و صفت ناپایدار گذشته ، و ملکه یا صفت بطنی الزوال و استوار وی شده باشد و : «غیره لاینتفع به اصلاً» یعنی: دیگری کمترین نفعی از کتاب مزبور نخواهد برد، و کسی که فقط به دنبال بحث نظریست ، براو بایسته است که طریقه حکمای مشاء را پوییده و از مطالعه این کتاب روی برتابد .

با التفات بدین عبارات ، معلوم می‌شود که تحصیل حکمت اشراق، کاری سهل و رسیدن به‌منتهای آن ، امری ساده نیست ، تا غایات آن برای کسی ، بدون تمهید ایسن

محمودبن مسعود شیرازی مشهور به علامه قطب‌الدین، شارح حکمة الاشراق، در مقدمه نفیس خود بر این کتاب فرماید: نمی‌توان کسی را از زمره حکمای متأله شمرد، مگر این‌که بر جهت مقدسی که وجهه بزرگ نورانیت و توحید حقیقی است اطلاع یافته، و نیز هیچ‌کس از متألهان در شمار نیاید، مادامی که بدن خود را همانند پیراهنی کند، که گاهی آن را از تن برآورده و زمانی بیوشد. سپس اگر بدن را وا گذاشت، هرگاه بخواهد به عالم نور عروج کرده و دز هر صورتی اراده کند، ظاهر شود، و فقط چنین امکان و قدرتی به نور تابان و بارقه خدایی حاصل می‌آید.

شارح یادشده در مقام تمثیل و تفهیم کاملتر به ذکر مثالی مبادرت کرده گوید: آیا آهن گداخته را نمی‌بینی، که به سبب مجاورت با آتش، با آن تشبیه یافته و کار آتش را در حرارت انجام می‌دهد؟ پس، از نفس آدمی عجب نیست، که بر اثر کسب شوارق الهی و اخذ نور خدایی، بدان جایگاه رفیع و مقام منبعی دست یابد، که همه موجودات چنان مطیع او شوند که قدسیان را اطاعت می‌کنند. پس او در این مقام اشاره‌ای می‌کند و هر چیز به اشاره‌اش حاصل آمده و تصویری در خاطر خود می‌گذراند و بر حسب آن، چیز مورد تصور بدون ترتیب مقدمات لازم، فراهم می‌آید.

چنان‌که در مبحث «فر یا خره» گذشت، صاحب حکمة الاشراق خلسه‌ای را از کبخسرو مبارک و خجسته‌فر، نقل می‌کند که در آن انوار قدسیه و فروغ‌های تابان مینوی و مجردات روحانی را مشاهده کرده، و زردشت از آن خبر داده است، بدانوجه که خود زردشت نیز در مقام خلج بدن و ریاضات حاصله، بدان مرتبت رفیع گام نهاده و بر اثر شهود باطنی و روحی به مرتبه پیامبری و هدایت نائل آمده است.

در خاتمه تکمیل مقام و اتمام کلام را به ذکر شهود باطنی افلاطون، که شیخ اشراق آن را در کتاب خود آورده اکتفاء می‌کنیم. این حکم متأله در مقاله دوم حکمة الاشراق فرماید:

افلاطون و دیگر اصحاب مشاهده نور و مجردات، بنای اعتقاد خود را بر پایه ادله اقتناعی نهاده، بلکه معتقدات خود را بر امر دیگری استوار داشته‌اند. افلاطون می‌گوید: «انی رأیت عند التجرد افلاکاً نورانیة» یعنی: به‌گاه تجرد و خلج بدن، همانا افلاکی نورانی دیدم، و اینکه افلاطون یادآوری کرده، عیناً همان آسمان‌ها بر شده‌ایست که برخی از مردم در احوال قیامت خود مشاهده کرده‌اند.

به دنبال این مطلب فرماید: «وحکی عن نفسه انه یصیر فی بعض احواله، بحیث یخلع

بدنه و یصیر مجرداً عن الهیولی، فیری فی ذاته النور والبهاء» یعنی : افلاطون از خود حکایت کرده است که در برخی از احوالش ، چنان حالتی یافته که بدن خویش را خلع کرده، و از هیولای مادی بدن رها شده و به مجرد گراییده است، آن گاه در ذات خود فر نور و روشنائی را ادراک کرده است.

سپس به علت الهی که محیط بکل عوالم است ارتقاء یافته، و به جایی رسیده که گویی خود، موضوع در انوار عقلی و معلق بدانها بوده است، و فروغی شکوهمند و عظیم در مقام رفیع و پایگاه برین خدایی را دیده، تا آن جاکه به نحو اختصار گوید : «حجبت الفکره عنی ذالک النور» یعنی آن نور، اندیشه ام را از من محجوب داشت.

شارع بزرگ عرب و عجم، حضرت ختمی مرتبت (ص) نیز از حجابهای نورانی و ظلمانی سخن گفته، فرماید: «ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة» یعنی همانا خدایا - تعالی و تقدس - هفتاد هزار پرده از نور و تاریکی است.

البته، عدد هفتاد هزار و امثال آن، به منظور حصر نبوده، صرفاً جنبه تعداد دارد و گرنه کلام مجید به صراحت در این گونه موارد، رفع اشکال کرده فرماید : « و ننشئکم فیما لا تعلمون » یعنی شما را در عوالمی می آفرینیم که تعداد آنرا از حیث کم و کیف نمی دانید.

شیخ شهید در کتاب خود، پس از بحث از انوار مینوی و فروغ عقلی و ایزدی، فرماید : «ورآهم زرادشت، واتصل بهم واستفاد منهم العلوم الحقیقیة» یعنی زردشت حکیم فاضل فارسی نیز، آن انوار عقلی و فروغهای تابناک ایزدی را ادراک کرده و بدانها پیوسته و علوم حقیقی را - که به کسب و تعلم در نزد استاد حاصل نیاید - از اشماسپندان و فرشتگان یا بی مرگان مقدس، استفاده کرده است.

در پایان این مقاله متذکر است که در شماره دوم، شمس الدین محمد شهرزوری به اشتباهی که نخستین مرتکب آن، شادروان دانشمند فقیه، سیدضیاءالدین دری مترجم کتاب «نزهة الارواح» شهرزوری است - شاگرد حکیم سهرورد آورده شده، که با توجه به تاریخ حیات شهرزوری و تألیف تاریخ الحکماء، چنین قولی درست نیست و حداقل با دو واسطه شاگرد سهروردیست. چنان که این استنباط از مفاد عبارات کتابش نیز مستفاد است.